اخلاق

نگاهی به کتاب «آزادی حیوانات»

در دفاع از قربانیان اصلی تاریخ

کاوه رهنما

رنه دکارت، فیلسوف قرن هفدهمی فرانسوی، حیوانات را ماشین‌های خودکاری می‌پنداشت که هیچ گونه احساس و عاطفه‌ای ندارند، تا جایی که مشهور است کسانی را که دل شان برای حیواتی گله کرد از کالبدشکافی ضجه می‌زدند. می‌سوخت را مسخره می‌کرد و می‌گفت: «این حیوانات ساعت‌اند؛ اینکه وقتی ضربه‌ای به آنها وارد می‌شود ناله سر می‌دهند تنها صدای فنر کوچکی است که با آن برخورد می‌کند. در حالی که تمامی بدن حیوان فاقد احساس است!» اینکه یکی از بنیانگذاران فکر جدید که تمدن ما بر اندیشه‌های ایشان بنا شده، چنین تصور غیراخلاقی و نادرستی از حیوانات دارد، نه فقط گویای انسانمداری خام و نسنجیده فرهنگ جدید است، بلکه به روشنی وضعیت فلاکت بار این جانوران بی‌زبان و مظلوم را در روزگار ما روشن می‌سازد. «آسانی» به مثابه موجود برتر و ارباب مطلق‌العنان جهان هستی»، اندیشه‌ای است که هر خاستگاهی داشته باشد، نتایج و پیامدهای ویرانگرش امروز بر همگان آشکار شده است: ویرانی بازگشت‌ناپذیر محیط زیست، انقراض شمار قابل توجهی از گونه‌های جانوری و گیاهی، تخریب طبیعت و حتی افول محسوس کیفیت زندگی خود انسان. ممکن است گفته شود حرف کرده را تدبیر نیست و انسان خودخواه هر چه می‌کند، ناشی از خودبینی و «بی‌شعوری» (به تعبیر مشهور خاویر کرمنت) خود اوست. اما این داوری هیچ از بار مسوولیت انسان مختار نمی‌کاهد، همچنان که تاثیری در بهبود شرایط دهشتناکی ندارد که حیوانات ناخواسته و در نتیجه خودبینی انسان‌ها گرفتار شده‌اند.

پیتر آلبرت دیوید سینگر، فیلسوف معاصر استرالیایی از همین منظر به نقادی تفکر انسان‌محور معاصر می‌پردازد و در آثار متعددش می‌کوشد از حقوق سایر موجودات هستی به ویژه حیوانات دفاع کند. او در کتاب «آزادی حیوانات» به نقد صریح «ستم‌پیشگی» (tyranny) یا چنان که بهنام خدایانه، مترجم کتاب نگاشته، «خودکامگی» انسان در برابر حیوانات پرداخته و معتقد است: «این خودکامگی از دوران گذشته تاکنون همچنان باعث وسعتی از درد و رنج شده که تنها می‌توان آن را با درد و رنجی مقایسه کرد که از قرن‌ها خودکامگی سفیدپوستان بر سیاهپوستان ناشی شده است.» سینگر بر این باور است که در این مبارزه با این جبارمنشی «به اهمیت هر مساله اخلاقی و اجتماعی‌ای است که در سال‌های اخیر بر سر آن مبارزه صورت گرفته است.»

کتاب سینگر دفاعی‌های احساساتی برای همدلی با حیوانات «بارم» نیست. همچنین کتاب، اختصاصی به «حیوانات خانگی» ندارد و به همین خاطر «خواندن آن برای کسانی که فکر می‌کنند عشق به حیوانات چیزی بیش از نوازش کردن یک گربه یا غذا دادن به پرندگان در باغچه نیست، آسان نیست.» مخاطب اصلی کتاب کسانی هستند که عمیقا معتقدند «همه حیوانات برابرند» و به همین خاطر «لمشغول پایان بخشیدن به سرکوب حیوانات و بهره‌کشی از آنها در هر جای ممکنی هستند.» از این حیث کتاب می‌کوشد به آمیزاد بیاموزد که چگونه باید با حیوانات رفتار کند و در این فرآیند، پیشداوری‌های نهفته در پس نگرش‌ها و رفتار فعلی‌اش را برملا می‌کند. بوول نوح هراری، مورخ معاصر در مقدمه‌ای که بر ویراست الکترونیکی (۲۰۱۵) این کتاب نوشته با همین رویکرد حیوانات را قربانیان اصلی تاریخ می‌خواند و در تعبیری تکان‌دهنده می‌نویسد: «فرنا؛ با حیوانات اهلی در دامداری‌های صنعتی شاید بدترین جنایت تاریخ باشد!» پیداست نویسنده کتاب مشهور «انسان خردمند» در تشریح رفتار غیراخلاقی انسان با سایر حیوانات، از دوران جنگل بی‌گذرد و معتقد است «حتی ده‌ها هزار سال قبل نیز اجداد ما در عصر حجر مسوول رشته‌ای از فجایع بوم‌شناختی بودند. زمانی که نخستین انسان حدود ۴۵ هزار سال قبل قدم به استرالیا نهاد به سرعت نود درصد حیوانات بزرگ آن جا را به انقراض کشاند. این نخستین و نه آخرین، تاثیر مهم انسان خردمند در زیست‌بوم این سیاره بود.»

«آزادی حیوانات» از جنبشی آزادی‌خواهانه به منظور پایان تبعیض علیه حیوانات سخن می‌گوید. حرکتی سیاسی و اجتماعی که در مقایسه با جنبش‌های آزادیبخش دیگر مستلزم ازخودگذشتگی بیشتری از ناحیه انسان‌هاست، زیرا خود حیوانات از مطالبه آزادی‌شان ناتوان‌اند و توانایی اعتراض علیه شرایط خود یا رای، تظاهرات یا تحریم را ندارند. سینگر در سطور پایانی کتاب با تاکید بر ضرورت شکل‌گیری می‌نویسد که با استیداد انسان علیه طبیعت و حیوانات ادامه می‌یابد، همان گونه که بدترین شاعران و فیلسوفان همواره چنین گفته‌اند یا ما این جبارت را به چالش می‌کشیم و ظرفیت خود را برای از خودگذشتگی اصیل برای پایان بخشیدن به بهره‌کشی ظالمانه گونه‌های تحت قدرت‌مان اثبات خواهیم کرد. نه به این خاطر که از ناحیه شورشیان و تروریست‌ها وادار به انجام دادن این کار شده‌ایم، بلکه به این دلیل که متوجه شده‌ایم کارمان به لحاظ اخلاقی قابل دفاع است.

- آزادی حیوانات
- پیتر سینگر
- ترجمه بهنام خدایناه
- تهران: نشر افق‌نوس
- چاپ اول، ۱۳۹۶
- صفحه ۲۸۸ صفحه، ۳۵ هزار تومان
- شمارگان ۹۹۰ نسخه

علم

تأملی بر ۱۰ سوال دشوار علمی

حرف زدن نیوتن افتضاح بود

بهار سرلک

مایکل هنلون، ژورنالیست علمی، در کتاب «ده پرسش (هنوز) بی‌پاسخ در علم» می‌کوشد مسائلی بنیادی را که هنوز در برابر علم جدید سیر نیافته‌اند، واکاوی کند. هنلون البته دانشمند نیست ولی به عنوان یک ژورنالیست علمی، سال‌ها نقش پلی میان دانشمندان و افکار عمومی را در بریتانیا ایفا کرده است. او اگرچه منتقد «آتش دروغین» در روزنامه‌ها و مجلات و سایر رسانه‌های جهان مدرن است، اما ناتوانی اکثر دانشمندان در انتقال یافته‌های شان به افکار عمومی را مهم‌ترین دلیل ضرورت ژورنالیسم علمی می‌داند. هنلون در تایید این مدعا از اک نیوتن را مثال می‌زند که «شاید بزرگ‌ترین اندیشمند تاریخ» بود ولی توانایی‌اش در برقراری ارتباط و انتقال دانش به دیگران «اتفر اسفناک» بود که فقط یکی دو تا دانشجوی نخبه می‌توانستند حرف‌های او را بفهمند.» هنلون قبل از پرداختن به سوالات سترو بی‌جواب این کتاب، نکته مهم دیگری را هم ذکر می‌کند و آن هم «توهم شناخت» در میان دانشمندان است. در کتابش را با این جمله مشهور و «اکنون- مضحک از لرد کلوین، فیزیکدان و رئیس‌انجمن انگلیسی آغاز می‌کند: «در فیزیک چیز جدیدی برای کشف باقی نمانده است. همه آنهایی هم که مانده، سنجش‌های دقیق و دقیق‌تر است.» هنلون می‌گوید اگرچه علم در قرن بیستم پیشرفت حیرت‌انگیزی داشته، ولی هیچ بعید نیست ما نیز همانند لرد کلوین دچار توهم شناخت باشیم! اما به نوعی دیگر. اگر کلوین در ابتدای قرن بیستم هم را کامل می‌دانست، امروزه دانشمندان معتقدند حجم نیروی تاریک و انرژی تاریک از دو عنصر ابرسرد آمیز «ماده تاریک» و «انرژی تاریک» ساخته شده است که ما هیچ اطمینانی در کار نیست که ماده تاریک و انرژی تاریک، اصلا چیزهایی واقعی باشند. در غیاب چنین اطمینانی، علم می‌تواند وقت و انرژی و بودجه زیادی را هدر بدهد و عملا انسان را گاهی به بن‌بست دربیاورد. این همان اتفاقی است که به حوزه علم هم می‌افتد. هنلون در تایید این حال، سابقه پیشرفت علم را با مبارزه با این جبارمنشی «به اهمیت هر مساله اخلاقی و اجتماعی‌ای است که در سال‌های اخیر بر سر آن مبارزه صورت گرفته است.»

کتاب سینگر دفاعی‌های احساساتی برای همدلی با حیوانات «بارم» نیست. همچنین کتاب، اختصاصی به «حیوانات خانگی» ندارد و به همین خاطر «خواندن آن برای کسانی که فکر می‌کنند عشق به حیوانات چیزی بیش از نوازش کردن یک گربه یا غذا دادن به

بیوگرافی

نگاهی به زندگینامه سرلشکر شهید حسن آب‌شناسان

باید مثل ابراهیم به میان آتش رفت

هومان دوراندیش

«اونگاهش را به ارث گذاشت»، کتابی است به قلم گلستان جعفریان در شرح زندگی سرلشکر شهید حسن آب‌شناسان. ناشر کتاب انتشارات سوره مهر (وابسته به حوزه هنری) است و این بیست‌وهشتمین کتاب از مجموعه «قصه فرماندهان» است که توسط واحد کـ‌وک و نوجوان دفتر ادبیات و هنر مقاومت منتشر شده. از آنجایی که مخاطبان اصلی این کتاب افراد زیر هجده سال هستند، نثر ساده و روان کتاب به علاوه پرهیزش از شعارزدگی، در مجموع اثری مناسب مخاطبان پدید آورده است؛ با این حال کتاب برای بزرگسالان هم خواندنی است؛ به ویژه اینکه شخصیت شهید آب‌شناسان تفاوت‌های قابل توجهی دارد با تصاویر رایجی که در طول این چند دهه ترسیم شده است. مبنای اصلی این تفاوت شاید در پیشینه آب‌شناسان باشد. حسن آب‌شناسان یکی از افسران ورزیده و سابقه‌دار ارتش در زمان شاه بود که در اواسط دهه ۱۳۳۰، وارد دانشکده افسری شد و زمانی که انقلاب اسلامی پیروز شد، بیش از دو دهه از خدمتش در ارتش شاهنشاهی می‌گذشت. او البته جزو ارتشی‌های شاهدوست یا شاهینگاش نظام سلطنتی نبود و دلی چنانکه در بخش‌های نخست جنگ، دنبال بازنشستگی زودهنگام نبود. او وقتی که در مهر ماه ۱۳۶۴ شهید شد، در بیست‌وهشتمین سال خدمت نظامی‌اش بود و اگر می‌خواست محترمانه فرار را برقرار ترجیح دهد، می‌توانست درخواست بازنشستگی زودهنگام بدهد یا دست کم از حضور در خط مقدم جبهه‌های جنگ پرهیز کند؛ کما اینکه یکی از اعتراضات او به برخی از فرماندهان نظامی- حضور نیافتن آنها در خطوط مقدم جبهه بود. کتاب «اونگاهش را...» به همه این نکات پرداخته است ولی نویسنده واقف بوده است که کتابش نه یک کتاب تاریخی محض بلکه رمانی تاریخی است؛ بنابراین در میانه بحث‌های نظامی آب‌شناسان با فرادستان و فروداستان، از فضاسازی غافل نمی‌شود و ملاتد او رخ بحث سرهنگ آب‌شناسان است. گویا در وجود این مرد ترس وجود ندارد یا او کمترین امکانات به قلب سیاه دشمن می‌زند و می‌گوید باید مثل ابراهیم به میان آتش رفت»

بخش مربوط به عملیات شناسایی، با حضور آب‌شناسان و گروهبان راننده جیپ، از قسمت‌های خواندنی کتاب است. در قلب خطرهم در خواندن کتاب رخ می‌زند. آب‌شناسان می‌پرسد: «تو دختر کجای گروهبان؟» گروهبان از ته دل می‌خندد و جواب می‌دهد: «حدسه تا... ته تا جنلب سرهنگ!» کلاور داوک، که این بحث را پیش کشیده تا حواس گروهبان از پیشروی در مواضع دشمن پرت بشود و ترسش را فراموش کند، می‌گوید: «دختر خیلی خوب است. گروهبان، قدرشان را بدان!»

و در ادامه: «بُله قربان.. عاقله‌اش به پدر با پسرها توفیر دارد! من دو سال است که توی جبهه‌ها خدمت می‌کنم. هنوز پسرها برایم نامه نوشته‌اند، اما دختر هشت‌سالم‌ها با ان خط خرچنگ‌قورباغه‌اش تا به حال چند باز نامه داده است که بابا جان، خیلی دوستت دارم. بابا جان، عاشقتم!" بعد زد روی فرمان و ادامه داد: "خودش را شیرین می‌کند پدرسوخته عاشق را با الف نوشته بود. نامه‌هایش پر از غلط است!" سرهنگ خندید. گروهبان هم خندید. ماشین به انتهای جاده خاکی و سیم‌های خاردار رسید. گروهبان ساکت شد و به جلو خیره ماند. ترمزدستی را بالا کشید. سرهنگ دو بند کوله‌پشتی بزرگ‌اش را روی دوش انداخت... دست استخوانی و قوی‌اش را به طرف او دراز کرد. گروهبان هم آن را گرفت و با محبت فشرد، اما دلش نمی‌آمد رهایش کند. چشم‌های گروهبان پر از اشک شد. روبروی سیم‌های خاردار خبردار ایستاد و به او سلام نظامی داد. سرهنگ را افتاد و نگاه گروهبان پشت سر او خیره ماند.»

از دیگر نقاط قوت این کتاب کوچک و خواندنی، ترسیم شکل و شمایلی زمینی و متعارف از رابطه عاشقانه حسن آب‌شناسان و همسرش گیتی است. گیتی دختر پسر عموی مادر آب‌شناسان بوده است؛ یعنی همان سرهنگ خلیلی که با ضاماتش در حق حسن جوان، ارتش را به موهبت حضور افسری شجاع و شگفت‌انگیز و خردمند مفتخر کرد. در آغاز دوران دانشکده افسری، حسن مرتبا به خانه سرهنگ زندنام می‌رفت و با گیتی و مهری و محبود (فرزندان سرهنگ) دوستی صمیمانه‌ای پیدا کرد. کم‌کم بذر مهر متقابل در دل حسن و گیتی جوانه می‌زند و یک روز در یک پیک‌نیک خانوادگی، عاشق و معشوق از جمع جدا می‌شوند و به تپه‌گردی دونفره می‌روند. پدر گیتی وقتی متوجه غیبت دخترش می‌شود، به جستوجو برمی‌خیزد و سرانجام آدم جوان و دختر فریبایش را در حال تفرجی بوی عاشقانگی‌اش همچون بوی خشک به مشام می‌رسید، پیدا می‌کند. همین واقعه موجب می‌شود که خلیلی سردوگرم چشیده، در روزها و ماه‌های بعدی، مانع نزدیکی بیشتر دو داده‌اند شود. سرانجام پدر گیتی، خواهر بزرگ گیتی، به حسن پیشنهاد می‌دهد دست بچینانند تا گیتی از دست نرود. حسن هم بی‌هیچ تردیدی، همراه مادرش، به خواستگاری گیتی می‌آید و خلیل مجرب هم، با اینکه خواستگاران مرفه‌تری دخترش را می‌خواستند، در جواب خواستگاری حسن موافقتش را با این جمله اعلام می‌کند: «تو سرباز شجاعی هستی. مطمئنم گیتی مرد بالیاقتی را برای زندگی برگزیده‌است»

در مجموع به نظر می‌رسد که حسن آب‌شناسان در ایام جوانی، مرد شریفی بوده که به احکام دینی هم عمل بوده اما بیش از او و مثال‌جوانان عضو هیات‌های موتلفه اسلامی، تفاوت‌های اساسی از جنس میزان متشرع بودن یا از سیاسی بودن و حضور در جلسات مذهبی و سیاسی وجود داشته است. در دورانی که محمد بخرایی حسنعلی منصور، نخست‌وزیر رژیم شاه را ترور کرد و با مجاهدین خلق مبارزه مسلحانه را علیه رژیم شاه در پیش گرفته بودند، آب‌شناسان یکی از افسران وظیفه‌شناس ارتش بود که غرورش به او اجازه نمی‌داد برای مقامات بالاتر خوش‌رقصی کند تا از افسران وظیفه‌شناس ارتش بود که غرورش به او اجازه نمی‌داد برای مقامات بالاتر خوش‌رقصی کند تا در قلب خطرهم رقم بزند. در ترشیح نکته اپیکور دمعوت‌شدنش به این یگان‌ها را نشانه نوعی بی‌توجهی به سلامتی‌های خود می‌دانست. کتاب در این زمینه می‌گوید: «این طور به نظر می‌رسید که او مورد توجه مقامات بالا نبود، چون با وجود قدرت بدنی بالا، ظاهر خوب و تسلطش به زبان انگلیسی، این مقامات هیچگاه برای خدمت در یگان‌های همچون تیپ نوهد، لشکر ۲۷ کات آمده است.» «حسن مجبور شد حدود یک ماه برای مداوا در تهران بماند... شبی که او را برای آندوسکوپی به بیمارستان برده بودند، افسین در دفترچه یادداشت پدر که روی میز باز مانده بود، خواند. خواندنا یه علمای مسمولیت، بود. البته او هیچ ما علم، به نامهای مارو شانی، به روشنفکران ایمان، به متعصبین ماهفهم، به فهمیدگان ماتعصب... به نویسندگان ماتعهد، به هنرمندان ما درد.» به کوران ما بینایی و به خاموشان ما فریاد... بخشا» دعاهای مسیر دکتر شریعتی در دفترچه یادداشت شهید حسن آب‌شناسان.

موسیقی

موتسارت از نگاه نوربرت الیاس

نابغه‌ای مدفون در مقبره تهیدستان

محسن آزموده

قیافه‌اش به نوابغ نمی‌خورد و از این نظر اصلا با چهره‌های مشهوری مثل گوته و بتهوون قابل مقایسه نبود. یعنی چنان نبود که اگر به محفلی وارد می‌شد، حضور سیمفیمیتش دیگران را به احترام وادارد. در ۲۴ سالگی دماغ گوشتی بر اندمادش بدجور از وسط چهره گرد و چاقش تنی چشم می‌زد. نگاهش زیرک و هوشیار بود. اما در مجموع چهره جوانی خجالتی و محجوب را به تصویر می‌کشاند. اما واقعیت این است که ولفگانگ آمادئوس موتسارت دست کم آن طور که گفته‌اند و نوشته‌اند، نه فقط خجالتی و محجوب نبود، بلکه در وجودش دلقکی بذله‌گو نهفته بود که روی میز و صندلی‌ها می‌پرید و پشتک می‌زد و با کلمات و البته صداها بازی می‌کرد. از این مهره‌باز آنکه بدون ذره‌ای شک و تردید موتسارت یک نابغه بود.

نوربرت الیاس (۱۹۹۰-۱۸۹۷) در مجموعه مقالاتی راجع به موتسارت تناقض زندگی این آهنگساز بزرگ را به تصویر می‌کشد. این کتاب گویکد بعد از مرگ الیاس منتشر شده و حاصل گردآوری مجموعه یادداشت‌های اوست. نوربرت الیاس در این کتاب نشان می‌دهد که چطور می‌توان رابطه‌ای میان موتسارت دلقک و هنرمند بزرگ، بین کودک جاودان و مرد خلاق، بین حماقت یاناچینو و جدیت عمیق اشتیاق یامینا برای مرگ برقرار کرد. از نظر این جامعه‌شناس شهیر آلمانی- آمریکایی هنرمند بزرگی که موتسارت را از دلقک بودن باز نداشت: «اینکه او واقعا یک برنده و دستاوردی برای بشریت باشد و راز اینکه خود را بازنده‌ای ببیند و بنابراین خود را محکوم و اقعیت و بازنده بداند، بازنداشت.»

از نگاه موشکافانه و جامعه شناختی الیاس ریشه این تناقض را که لاجرم به فروپاشی نابغه انجامید، صرفا در سمپتوم‌های روان‌شناختی مثل شیدایی- افسردگی یا بازاتویا نباید جست، بلکه لازم است از ۱۷۸۸ را در بر می‌گیرد؛ سال‌های آزادی قدرت تجلیل هنری، قدرت بخشیدن به معیارها و خلق ایراهای دربار، و در نهایت پرده آخر، سه سال پایانی عمر کوتاه آهنگساز را شامل می‌شود. در پایان ترازدی: «موتسارت در ۵ دسامبر ۱۷۹۱ در سن ۳۵ سالگی، از دنیا رفت و در ششم دسامبر در مقبره تهیدستان به خاک سپرده شد.» البته این تنها به جسم او مربوط می‌شود و نوع او پیش‌تر در نتیجه یأسی ژرف و عمیق از دست شده بود. نامید از عقل زنی که می‌توانست به او اعتماد کند و عشق جامه‌وبن به موسیقی او.

- انتشارات علمی و فرهنگی
- چاپ اول: ۱۳۹۵
- ۱۸۰ صفحه
- ۱۰۰۰ نسخه
- ۱۰ هزار تومان

رمان

نگاهی به رمان آخرین رویای فروغ

خانم جان با یک تلفن زیر و رو می‌شود

نسرین قربانی

چون خاطرات خوب خشنود کند که شهرتش فراتر از دربار محلی گسترش یابد.» لئوپولد، پدر موتسارت خدمتکار دربار اسقف اعظم سالزبورگ اتریش بود. وقتی دید پسرش حتی قبل از ۱۲ سالگی چه مایه در نوازندگی پیانو و ویولن و ارگ چیره دست است، ۲۴ سالگی دماغ گوشتی بر اندمادش بدجور از وسط چهره گرد و چاقش تنی چشم می‌زد. نگاهش زیرک و هوشیار بود. اما در مجموع چهره جوانی خجالتی و محجوب را به تصویر می‌کشاند. اما واقعیت این است که ولفگانگ آمادئوس موتسارت دست کم آن طور که گفته‌اند و نوشته‌اند، نه فقط خجالتی و محجوب نبود، بلکه در وجودش دلقکی بذله‌گو نهفته بود که روی میز و صندلی‌ها می‌پرید و پشتک می‌زد و با کلمات و البته صداها بازی می‌کرد. از این مهره‌باز آنکه بدون ذره‌ای شک و تردید موتسارت یک نابغه بود.

چیره دست آهنگساز، آنچنان جامعه دربار را با استعداد خاص خود خشنود کند که شهرتش فراتر از دربار محلی گسترش یابد.» لئوپولد، پدر موتسارت خدمتکار دربار اسقف اعظم سالزبورگ اتریش بود. وقتی دید پسرش حتی قبل از ۱۲ سالگی چه مایه در نوازندگی پیانو و ویولن و ارگ چیره دست است، ۲۴ سالگی دماغ گوشتی بر اندمادش بدجور از وسط چهره گرد و چاقش تنی چشم می‌زد. نگاهش زیرک و هوشیار بود. اما در مجموع چهره جوانی خجالتی و محجوب را به تصویر می‌کشاند. اما واقعیت این است که ولفگانگ آمادئوس موتسارت دست کم آن طور که گفته‌اند و نوشته‌اند، نه فقط خجالتی و محجوب نبود، بلکه در وجودش دلقکی بذله‌گو نهفته بود که روی میز و صندلی‌ها می‌پرید و پشتک می‌زد و با کلمات و البته صداها بازی می‌کرد. از این مهره‌باز آنکه بدون ذره‌ای شک و تردید موتسارت یک نابغه بود.

نوربرت الیاس (۱۹۹۰-۱۸۹۷) در مجموعه مقالاتی راجع به موتسارت تناقض زندگی این آهنگساز بزرگ را به تصویر می‌کشد. این کتاب گویکد بعد از مرگ الیاس منتشر شده و حاصل گردآوری مجموعه یادداشت‌های اوست. نوربرت الیاس در این کتاب نشان می‌دهد که چطور می‌توان رابطه‌ای میان موتسارت دلقک و هنرمند بزرگ، بین کودک جاودان و مرد خلاق، بین حماقت یاناچینو و جدیت عمیق اشتیاق یامینا برای مرگ برقرار کرد. از نظر این جامعه‌شناس شهیر آلمانی- آمریکایی هنرمند بزرگی که موتسارت را از دلقک بودن باز نداشت: «اینکه او واقعا یک برنده و دستاوردی برای بشریت باشد و راز اینکه خود را بازنده‌ای ببیند و بنابراین خود را محکوم و اقعیت و بازنده بداند، بازنداشت.»

از نگاه موشکافانه و جامعه شناختی الیاس ریشه این تناقض را که لاجرم به فروپاشی نابغه انجامید، صرفا در سمپتوم‌های روان‌شناختی مثل شیدایی- افسردگی یا بازاتویا نباید جست، بلکه لازم است از ۱۷۸۸ را در بر می‌گیرد؛ سال‌های آزادی قدرت تجلیل هنری، قدرت بخشیدن به معیارها و خلق ایراهای دربار، و در نهایت پرده آخر، سه سال پایانی عمر کوتاه آهنگساز را شامل می‌شود. در پایان ترازدی: «موتسارت در ۵ دسامبر ۱۷۹۱ در سن ۳۵ سالگی، از دنیا رفت و در ششم دسامبر در مقبره تهیدستان به خاک سپرده شد.» البته این تنها به جسم او مربوط می‌شود و نوع او پیش‌تر در نتیجه یأسی ژرف و عمیق از دست شده بود. ناامید از عقل زنی که می‌توانست به او اعتماد کند و عشق جامه‌وبن به موسیقی او.

- انتشارات علمی و فرهنگی
- چاپ اول: ۱۳۹۵
- ۱۸۰ صفحه
- ۱۰۰۰ نسخه
- ۱۰ هزار تومان

رمان

نگاهی به رمان آخرین رویای فروغ

خانم جان با یک تلفن زیر و رو می‌شود

نسرین قربانی

واقعیت حتی وقتی سمی در انگارش هم داریم، چنان سایه وار دنبال‌مان می‌آید، تا اینکه جایی خفتمان را بگیرد. رمان آخرین رویای فروغ، از یک سفر بیروتی شروع شده و به یک سفر درونی می‌انجامد با این تفاوت که در سفر بیروتی جمعی هستند و در سفر درونی تنها یک نفر از این جمع هست؛ سفری بی‌بازگشت و ابدی. انسان می‌تواند با همه عالم با نارسایی و فریب زندگی کند اما خودش، تنها کسی است که ممکن نیست بتواند طرد را فریب بدهد. حتی اگر سال‌های زیادی گذشته باشد و گمان کند یادی و خاطره‌ای را از دهنش پاک کرده است. اما تنها با یک تلفن می‌فهمیم همه رشته‌های سال‌ها پنبه شده است. خانم‌جان با یک تلفن زیر و رو می‌شود. همیشه سابقش از او خواسته تا به شهری بیاید که سال‌ها پیش شبی را در آن سپری کرده و خاطرات خوبی دارند و خاطره سه سال پس از مرگ همسرش، نشست از خودفریبی برداشته و عزمش را جزم کرده تا به دیدار دلدار قدیمی برسد. یکی از نوه‌ها تنها کسی است که او را در این راه یاری می‌دهد. اما شاید هیچان دیدار پس از این همه سال خانم‌جان را به بیمارستان می‌کشاند و سیست حافظه‌ای که گم می‌شود مانعی دائم‌به‌هم‌اول خانم‌جان از کجا فهمیده که او دیگر همسری ندارد که به خود جرات داده و چنین درخواستی کرده است و چرا دیگر ازدواج نکرده؟ اما می‌دانیم این دو هنوز همدیگر را به‌شدت دوست دارند هرچند که خانم‌جان حاظ دیگر اگر هم بخواهد، نمی‌تواند به کنمان نسبت زیرانه نسبت می‌کند به دهنش را برای تشخیص کسی است؛ پس با خیال راحت روی تخت خوابیده و می‌گذارد دامنش با او و بدون او بپوش برود. گاهی همه اتفاق‌ها دست به یکی می‌کنند تا روند یک موضوع به شکلی پیش برود که سر آخر از پرده برون بیفتد. همسر دوم خانم‌جان از او خواسته تا همراول به فراموشی مطلق سپرده شود و برای این کار نباید هیچ یک از افراد خانواده بویی از گذشته خانم‌جان ببرند اما همسر دوم غافل است که هرگز نمی‌تواند به درون خانم‌جان نقب بزند. راز پرتره خانم‌جان سال‌های زیادی همراه او در پس پرده زندگی‌اش مدفون شده. نشاید به عمد انتهایی‌ترین شهر مازندران را هم برای دادستان انتخاب کرده که با انتهای زندگی خانم‌جان مطابقت کند که البته کاری است بسیار زیبا. در واقع دو نقطه انتها را به هم گره زده است. رامسر انتهایی‌ترین شهر استان مازندران، روزگاری نقطه آغاز و سپس پایان زندگی و خاطرات خانم‌جان و همسر اولش، حالا به محل متشنجی تبدیل شده که فرزندان او هریک به شرح درونی خود می‌پردازند و سرانجام یکی از دامادها این جرات را به خود می‌دهد که اعتراف کند: «ما نمی‌تونیم این طور که دل‌مون می‌خواد زندگی کنیم. هیچ‌کدومون.» ص ۱۵۴ / در واقع این کتابه از خانم‌جان نشروع شده که خرطاف خواسته خودش به همسری مرد دوم درمی‌آید و از همه افراد خانواده عبور می‌کند تا به خودش برسد. یعنی باز یک نقطه نهایی که نویسنده با زیرکی تمام به آن اشاره کرده است و وجود مارهایی که می‌تواند به شکلی در زندگی انسان‌ها به هم خورده شاید باشد. انسان نمااهایی که مثل مار نیش می‌زنند و نابود می‌کنند تا سرانجام خود هم نابود شود. آخرین رویای فروغ، سیامک گلشیری، نشر: چشمه، چاپ دوم.

معنای زندگی در آکادمی فلسفه

مصطفی عزتالهی

دانیل مارتین کلاین، فلسفه‌دانی بر آمده از دانشگاه هاروارد است که در پیرانسر، به یاد عهد شباب افتاد و حاصلش شد کتابی با عنوان «هر بار که معنی زندگی را فهمیدم، عوضش کردند». کلاین این کتاب را در سال ۲۰۱۵، یعنی زمانی که تقریبا هنوز ۷۵ ساله بود، نوشته است. اجازای نگارش این کتاب از این قرار است که فلسفه‌دان پیر، روزی تصادفا دفترچه مهم ایام جوانی‌اش را پیدا می‌کند؛ دفترچه‌ای که دانیل جوان جملات قصار فیلسوفان بزرگ را در آن می‌نوشت؛ جملاتی درباره معنا و هدف زندگی. مارتین کلاین در مقدمه کتابش توضیح داده است که در سال‌های جوانی، یعنی از اغاز دانشگاه تا ۲۵ سالگی، این دفتر جملات قصار را تدریجا پر کرده و در زیر هر جمله‌ای، تفسیر و تحلیل خودش را هم نوشته. اما هر چه به صفحات آخر دفتر نزدیک‌تر شده، تفسیرهای مطول جای خودشان را به تفسیرهای مختصر داده‌اند. گویی که فیلسوف جوان از قلمه ناامید شده است. مارتین کلاین درباره بازخوانی نوشته‌های ایام جوانی‌اش می‌نویسد: «نخستین واکنش من در بازخوانی مطالب این دفترچه در این سن‌وسال- هفتادونوسالگی- این بود که آن موقع چقدر ساده‌لوح و خام بودم. واقعا فکر می‌کردم که می‌توانم با بهره‌گیری از تعالیم فلاسفه‌ای که صدها سال پیش زندگی می‌کردند بهینه‌زیستن در دوران معاصر را یاد بگیرم.» کلاین می‌گوید در دوران تحصیل فلسفه در هاروارد، بعد از گذراندن حدود پنجاه واحد درسی، موتوجه حقیقتی عجیب شد و آن اینکه: «در میان متون فلسفی که به عنوان یک دانشجوی مطالعه می‌کردم بیشتر بحث‌ها مربوط به چگونه زیستن اندک بود. اکثر پرسش‌هایی که این متون به آنها توجه می‌کردند مواردی بودند مثل: چطور می‌توانم بدانم چه چیزی حقیقت دارد؟ یا اساسا عقلانی و منطقی برای اصول اخلاقی وجود دارد؟» خلاصه اینکه از متون فلسفی‌ای که در هاروارد تدریس می‌شدند، پاسخ این سوالات برای افسران ارتش در سال‌های نخست جنگ، دنبال بازنشستگی زودهنگام نبود. او وقتی که در مهر ماه ۱۳۶۴ شهید شد، در بیست‌وهشتمین سال خدمت نظامی‌اش بود و اگر می‌خواست محترمانه فرار را برقرار ترجیح دهد، می‌توانست درخواست بازنشستگی زودهنگام بدهد یا دست کم از حضور در خط مقدم جبهه‌های جنگ پرهیز کند؛ کما اینکه یکی از اعتراضات او به برخی از فرماندهان نظامی- حضور نیافتن آنها در خطوط مقدم جبهه بود. کتاب «اونگاهش را...» به همه این نکات پرداخته است ولی نویسنده واقف بوده است که کتابش نه یک کتاب تاریخی محض بلکه رمانی تاریخی است؛ بنابراین در میانه بحث‌های نظامی آب‌شناسان با فرادستان و فروداستان، از فضاسازی غافل نمی‌شود و ملاتد او رخ بحث سرهنگ آب‌شناسان است. گویا در وجود این مرد ترس وجود ندارد یا او کمترین امکانات به قلب سیاه دشمن می‌زند و می‌گوید باید مثل ابراهیم به میان آتش رفت»

بخش مربوط به عملیات شناسایی، با حضور آب‌شناسان و گروهبان راننده جیپ، از قسمت‌های خواندنی کتاب است. در قلب خطرهم رخ می‌زند. آب‌شناسان می‌پرسد: «تو دختر کجای گروهبان؟» گروهبان از ته دل می‌خندد و جواب می‌دهد: «حدسه تا... ته تا جنلب سرهنگ!» کلاور داوک، که این بحث را پیش کشیده تا حواس گروهبان از پیشروی در مواضع دشمن پرت بشود و ترسش را فراموش کند، می‌گوید: «دختر خیلی خوب است. گروهبان، قدرشان را بدان!»

فلسفه

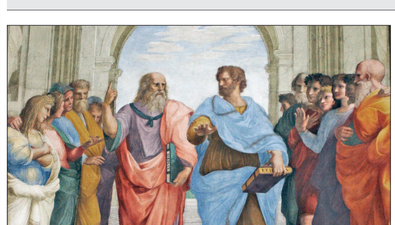

درنمی‌آمد که «بهترین زندگی ممکن چیست و چگونه می‌توان از آن برخوردار بود؟» کلاین پس از شخخزدن خاطرات جوانی‌اش، یکبار دیگر دفترچه‌اش را می‌خواند اما «این بار بدون تمسخر و تحقیر دوران خامی و جوانی.» و به این نتیجه می‌رسد که پرسش چگونه زیستن هنوز هم برایش دغدغه است. توضیح او درباره این دغدغه، خواندنی است: «وقتی به عنوان یک پیرمرد هفتادوپنج‌ساله به مساله چگونه زیستن از دیدگاه فلسفه فکر می‌کنم متوجه می‌شوم که اشتهای من برای کنکاش درباره چنین ایده‌ایی افزایش هم یافته است. درست است که سال‌های زیادی از عمرم باقی نمانده اما می‌خواهم همین سال‌های اندک را نیز به بهترین شیوه سپری کنم و از سوی دیگر کنجکاوم که نگاهی به گذشته داشته باشم و ببینم با معیارهای فلاسفه‌ای که تحسین‌شان می‌کردم چقدر توانسته‌ام خوب زندگی کنم.»

تاملات دوباره دانیل مارتین کلاین در دفترچه ایام جوانی‌اش، کتابی خواندنی و حقیقتا آموزنده را رقم زده است. او در آغاز، در بحث از اپیکور، اشتباهی رایج را رفع می‌کند. اپیکوریسم در ذهنیت عامه مردم و حتی نخبگانی که از دور دستی بر آتش فلسفه دارند، مترادف است با «هدفمندی خوشگذرانه. در ایران نیز اپیکوریسم کمویش خوشایندی خیاموار را تداعی می‌کند. اما کلاین توض